

قالب خاطرات (۳)

تصاویری متفاوت از فرازهای مختلف زندگی رهبر انقلاب



۱۳۵۹- حسینیہ جماران، در حاشیه دیدار ائمه جمعه سراسر کشور با امام



۱۳۵۶- دوران تبعید در ایرانشهر، در کنار شهید سید فخرالدین رحیمی



۱۳۵۷- مشهد، در یکی از راهپیمایی‌های انقلاب



۱۵ اسفند ۱۳۵۹- در گفت و گو با شهید بهشتی در حاشیه نماز جمعه تهران



۱۳۵۹- حسینیہ جماران، در حال سخنرانی در دیدار ائمه جمعه با امام

کرده بودند. [ظاهر] از ساعت ۷ شب منزل ما را تحت نظر گرفته بودند. آقای خامنه‌ای منزل نبودند. ساعت ۱۲ بود آمدند منزل. ساعت ۳ بعد از نیمه شب، مأمورین ساواک در خانه را زدند. ایشان بیدار شدند، رفتند دم در منزل و تا در را باز کردند، مأمورین و ساواکی‌ها اسلحه‌هایشان را از لای در به داخل آوردند و ایشان را تهدید کردند که ایشان مقاومت کردند و در را بستند. من خواب بودم. از صدای شکستن شیشه‌های در و فریاد ساواکی‌ها که می‌گفتند: تسلیم [شو]، آتش می‌کنیم! بیدار شدم. دیدم مصطفی توی رختخوابش نشسته و با کمال وحشت می‌گوید: مامان! بابام را کشتند. آن وقت من متوجه شدم قضیه چیست. از پشت شیشه در دیدم مأمورین دست‌های ایشان را دستبند زده‌اند و چند نفری دارند ایشان را کتک می‌زنند و ایشان هم در همان حال از خودشان دفاع می‌کردند. من زود چادرم را سرم کردم. مأموری وارد حال که ما در آن خوابیده بودیم شد و اسلحه‌اش را روی سرم گرفت و اجازه نمی‌داد حرکت کنم. در همان حال برادرم که آن شب منزل ما بود، از خواب پرید و دوید داخل حال و گفت چه خبر شده؟ من گفتم خبری نیست، کار همیشگی‌شان است. مأمور از حرف من عصبانی شده بود. میثم توی گهواره گریه می‌کرد. قدری گذشت. پا شدم رفتم توی آشپزخانه و بعد رفتم توی اتاق کتابخانه که ایشان و مأمورین آن‌جا بودند. آن‌ها مشغول گشتن کتاب‌ها بودند، با چند مرتبه رفت و آمد، یواشکی کاغذ و نوشته‌هایی که ایشان خیلی روی آن‌ها زحمت کشیده بودند، از اتاق بیرون آوردم. اذان صبح شد. ایشان خواستند نماز بخوانند. با مراقبت مأمورین وضو گرفتند و نماز خواندند. بعد آماده شدند برای رفتن. من بقیه بچه‌ها را که خواب بودند بیدار کردم و برای این‌که خیلی ناراحت نشوند، گفتم بابا می‌خواهد به مسافرت برود ولی وقتی بچه‌ها ساواکی‌ها را با آن اسلحه‌هایشان دیدند، قضیه را فهمیدند. آقای خامنه‌ای خداحافظی کردند و با مأمورین رفتند. وقتی هوا روشن شد، دیدم روی زمین خون ریخته؛ نفهمیدم چی شده؛ تا این‌که ظهر همان روز از ژاندارمری تلفن کردند که ایشان را می‌خواهند ببرند؛ اگر مایلید ایشان را ببینید، هر چه زودتر به آن‌جا بیایید. با بچه‌ها به همراه یکی از دوستان ایشان به ژاندارمری رفتیم و ایشان را ملاقات کردیم. آن‌جا من فهمیدم که بر اثر کتک مزدوران ساواک پای ایشان زخمی شده است. (۶)

همسرداری و تمشیت امور منزل، یکی از بانوان مبارز دوران انقلاب است؛ هرچند که اعتقاد دارد نقش راهبردی‌اش در منزل و آرام نگه داشتن آن، برای تداوم فعالیت‌های مبارزاتی همسرش، مهم‌تر از هر چیز دیگری بوده است. ایشان در این باره می‌گویند: «فکر می‌کنم بزرگ‌ترین نقش من، حفظ جو آرامش خانه بود. طوری که ایشان بتوانند با خیال راحت به کارشان ادامه دهند. من سعی داشتم تا ایشان را از نگرانی در مورد خود و فرزندانم دور نگه دارم. گاهی اوقات که برای ملاقات ایشان به زندان می‌رفتم از مشکلاتی که داشتیم چیزی به ایشان نمی‌گفتم و در پاسخ به سوالاتشان درباره وضعیت خودم و فرزندان، صرفاً خبرهای خوب می‌دادم. برای مثال، طی ملاقات‌هایی که با ایشان در زندان داشتم یا در نامه‌هایی که در دوران تبعید برای ایشان می‌نوشتیم، هرگز چیزی در مورد بیماری فرزندان نمی‌گفتم و نمی‌نوشتیم. البته من نیز در زمینه‌های مختلف، نظیر پخش اعلامیه‌ها، حمل پیام‌ها، اختفای اسناد و نظیر آن، فعالیت داشتم ولی فکر می‌کنم اصلاً قابل ذکر نیستند. در آخرین ماه‌های مبارزه، در رابطه با پیام‌های تلفنی امام خمینی (ره) از پاریس، کار می‌کردم. من آن پیام‌ها را برای تکثیر و توزیع، به مراکزی در مشهد و دیگر شهرها می‌فرستادم و اخبار را از مشهد و دیگر شهرهای خراسان جمع‌آوری و به پاریس مخابره می‌کردم، اما فکر می‌کنم مهم‌ترین کار زنان مبارز و آزاده آن زمان، پشتیبانی معنوی، همدردی و رازداری و تحمل مشقات بود.»

یک خاطره فراموش نشدنی

با این حال، همسر فردی مانند آیت‌الله خامنه‌ای بودن، آن هم در کوران مبارزه با طاغوت، یعنی تحمل سختی‌ها و دیدن صحنه‌های پردردی که ما، اطلاعات زیادی درباره آن‌ها نداریم و تنها می‌شود نمونه‌های محدودی در این باره را پیدا و ذکر کرد. یکی از معدود مواردی که حاجیه خانم خجسته از روزهای سخت مبارزه آقا و خاطرات آن یاد کرده، مربوط به مصاحبه ایشان با روزنامه جمهوری اسلامی، در تیر سال ۱۳۶۲ است. در آن مصاحبه، حاجیه خانم به ذکر خاطره‌ای از آخرین بازداشت آیت‌الله خامنه‌ای در منزلشان می‌پردازد که بی‌هیچ مقدمه یا حاشیه‌ای، آن را با هم مرور می‌کنیم: «خاطره‌ای دارم از آذر سال ۵۶ که هرگز فراموش نمی‌کنم. این آخرین دفعه‌ای بود که ایشان را دستگیر

پی‌نوشت‌ها:

- حضرت ماه: مروی بر شخصیت، سیره و اندیشه‌های ناب امام خامنه‌ای (دامت برکاته)، عظیم الیاسی، نشر معارف، ص ۳۹
- همان، ص ۴۰
- یاد و یادگار: خاطراتی از دیدار حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (مدظله‌العالی) با همسر مکرمه حضرت امام خمینی (قدس سره الشریف)، انتشارات انقلاب اسلامی، صص ۲۱ و ۲۲
- اصل این مصاحبه به زبان انگلیسی است. در سال ۱۳۷۲، ترجمه فارسی آن در ماهنامه خبری و فرهنگی «ره‌آورد دانشگاه» منتشر شد. آن چه در این نوشتار از مصاحبه مذکور نقل می‌شود، برگرفته از پایگاه اطلاع‌رسانی «مشرق» است و اطلاعات این فراز از مطلب نیز، مأخوذ از همین مصاحبه می‌باشد.
- اطلاعات این فراز نیز، از مصاحبه با مجله «محبوبه»، با منبعی که در ردیف ۴ اعلام کردیم، گرفته شده است.
- روزنامه جمهوری اسلامی، سال پنجم، شماره ۱۱۷۹، پنجم تیر ۱۳۶۲، صفحه ۵ - مصاحبه با همسر آیت‌الله خامنه‌ای